

## منشورهای سیاسی موجود توهم پراکنی می کنند!!

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

اکنون، اکثریت جامعه ما، در داخل و خارج کشور، به درجه‌ای از آگاهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی رسیده‌اند که دیگر نمی‌توانیم به واسطه وجود انبوه درختان، جنگل و پستی و بلندی‌های درون آن را تشخیص ندهیم. از این‌رو تلاش‌های جدی و طبقاتی باید در جهت بسیج توده‌ای و روشننگری نیروهای اجتماعی و خواهان تغییر باشد، نه در جهت منافع فردی و صرفاً تشکیلاتی. اگر در چنین روندی به پلاتفرم‌ها و منشورهای سیاسی که این روزها مد شده است، بنگریم اساساً اهداف و برنامه‌های تاکتیکی و استراتژیکی با طرح و نقشه عمل در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و منافع مردم محروم و ستم دیده نیست و فقط ائتلاف‌های بورژوازی و دل‌مشغولی روزمره و توهم پراکنی را در جامعه دامن می‌زنند. انگار با یک جامعه دهقانی روبه‌رو هستیم که همه برای رسیدن به تحولات بورژوازی نفع مشترکی دارند. نباید فراموش کنیم که عمر چنین انقلاباتی در اقصی نقاط جهان از جمله ایران، چندین دهه است که به سر رسیده است. امروز جامعه ایران، مانند همه جوامعی که به دو طبقه اصلی یعنی طبقه استثمارگر و استثمارشونده تقسیم می‌شود، ارتقا یافته و مبارزه درون آن نیز مبارزه طبقاتی است. اکثریت جامعه ایران، شهرنشین و با سواد هستند. بیش از ۲۰ میلیون نفر در مدارس، دانشگاه‌ها و کادر آموزشی به کار و تحصیل مشغولند. هر چند که اختناق و ارتجاع مذهبی کیفیت و امکانات آموزشی را تنزل داده است، بحث معتبری است. بنابراین مبارزه جاری در جامعه ما، به تقابل مدرنیته و سنت و مبارزه با استبداد خلاصه نمی‌شود. در این جامعه، مبارزه طبقاتی دشوار و پیچیده‌ای در جریان است که باید پیچ و خم‌های آن و مطالبات و اهداف آن را شناخت. دعوا و کشمکش طبقاتی در ایران، بر سر احیای سلطنت و به قدرت رسیدن این شخصیت و آن حزب نیست. در عین حال شخصیت‌ها و احزاب نیز نقش و جایگاه خود را در جامعه ایفا می‌کنند. بحث اصلی بر سر جنبش‌هایی است که مقدم بر شخصیت‌ها و احزاب و سازمان‌ها جریان دارند. در این جا بحث بر سر چگونگی هدایت این جنبش‌ها به سوی سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی حکومتی است که بلافاصله قوانین ارتجاع اسلامی و فاشیستی و قوانین وحشیانه آن را ملغی سازد؛ به رعب و وحشت، تهدید، شکنجه، زندان و زندانی سیاسی، قوانین مردسالاری و پدرسالاری، مذهب رسمی و هر گونه ستم ملی و جنسی را لغو کند؛ دین به طور کلی از سیاست جدا شود و کاملاً امر خصوصی افراد تلقی

گردد و آزادی های فردی، جمعی، حقوق اقلیت های ملی و مذهبی، آزادی مذهب و لامذهبی، آزادی بیان، قلم، تشکل و اعتصاب، برابری زن و مرد در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، حقوق کودکان، کمک هزینه اولاد، مسکن، بیمه های بی کاری و اجتماعی، بهداشت و تحصیل رایگان، حقوق یک سان و برابر برای همه شهروندان کشور بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت و عقیده را تامین کند. اگر با این مطالبات به منشورهای سیاسی منتشر شده نگاه کنیم، به آسانی در می یابیم آن ها چه از سوی گرایشات چپ و یا راست جواب گوی مطالبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مدرن و پیشرو و برابر نیستند!

برای مثال، منشوری که اخیراً تحت عنوان «منشور ۸۱» منتشر شده است، موضع گیری های سیاسی اش برای مردم آزادیخواه، محروم، تحت ستم و جنبش کارگری بسیار مضر و خطرناک است. در متن این منشور می خوانیم: «... پنج سال پیش که جنبش اصلاح طلبی در ایران پا گرفت، برای بسیاری این امید پدید آمد که این جنبش بتواند سنت قانون گرایی را در جمهوری اسلامی استقرار بخشد و از این طریق، راه تحول تدریجی و مسالمت آمیز جامعه ایران به سوی مردم سالاری هموار شود. اصلاح طلبان حکومتی بر آن بودند که با استقرار حکومت قانون، آزادی های مدنی در جمهوری اسلامی نهادینه خواهد شد و این امر به حاکمیت استبداد و آمریت سیاسی که خصیصه های اصلی این جمهوری در دو دهه گذشته بوده است خاتمه خواهد داد».

هنگامی که نویسندگان و مبلغان این منشور، بحث خود را پس از گذشت دو دهه از حاکمیت خونین جمهوری اسلامی، یعنی از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز می کنند و آن تاریخ را سرآغاز به اصطلاح «جنبش اصلاح طلبی» می نامند، در واقع تاریخ خود را می نویسند. بنابراین نویسندگان منشور ۸۱، از جمله آقای باقرزاده که ۵ سال پیش در کنار «اصلاح طلبان حکومتی» می خواست تحول تدریجی را در درون جمهوری اسلامی به وجود بیاورد، بدون این که آسیبی به چهارچوب سیستم جمهوری اسلامی وارد شود، امیدهای از دست رفته خود را بازگو می کند. اتفاقاً اساس بحث در این جاست که پس از انتخابات دوم خرداد ۷۶ ریاست جمهوری اسلامی، چه جریاناتی به دنبال جمهوری اسلامی افتادند؟ تشکیل دهندگان جبهه دوم خرداد، همان عناصر و فرقه های درون رژیم، که در ارگان های سرکوبگر مانند وزارت اطلاعات، دادگاه های انقلاب، وزارت خانه ها و غیره، در میان جنگ، سرکوب، شلاق، شکنجه، اعدام، سنگسار و دست و پا بریدن و چشم درآوردن آموزش دیده اند و آدم کش حرفه ای شده اند جبهه «دوم خرداد» را به وجود آورده اند. در خارج کشور نیز طیف توده ای - اکثریتی، جمهوری خواهان، جبهه ملی و ناسیونالیست های رنگارنگ، و حتی داریوش همایون و رضا پهلوی از چهره های شاخص طیف سلطنت طلب و مشروطه خواه در نشریه «نیمروز» مقالاتی نوشتند و برای خاتمی آرزوی موفقیت کردند. اکنون این ها پس از گذشت پنج سال از عمر مفید «دوم خرداد» دریافته اند که

از این امامزاده معجزه‌ای رخ نخواهد داد، به فکر دیگری افتاده‌اند.

رژیم جمهوری اسلامی، با همه جناح‌هایش ارتجاعی است که فقط با سرنگونی آن بربریت و وحشی‌گری خاتمه خواهد یافت، نه این که به مردم گفت فعلا شلاق، شکنجه، اعدام، ترور، تبعیض و فقر و فلاکت را تحمل کنید تا «انشاءالله» گام به گام و تدریجی، جمهوری اسلامی متحول شود و به قول نویسندگان منشور ۸۱، قانون‌گرایی در جمهوری اسلامی استقرار یابد و این امر به حاکمیت استبداد خاتمه دهد. چنین سیاستی، اگر هدف خاک پاشیدن به چشم توده‌ها را نداشته باشد، بیش‌تر به یک شوخی شبیه است. چگونه می‌توان به حاکمیت استبداد در ایران خاتمه داد، بدون این که در جهت برطرف کردن عامل اصلی آن، یعنی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تلاش کرد. بدون سرنگونی این رژیم، خشونت و استبداد و ستم و تبعیض و استثمار وحشیانه مزدبگیران از بین نخواهد رفت.

بنابراین چنین منشورهایی، به تحولات جدی منجر نمی‌گردد، بلکه بر عکس توهم به رژیم تروریست و جنایت‌کار جمهوری اسلامی را دامن می‌زند. این منشورها، در نزد مردم متمدن و پیشرو و کسانی که خواهان وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و برابری هستند، واپسگرایی و عقب ماندگی محسوب می‌شود.

از سوی دیگر در حالی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، با شعارهای «رهبر برو گم شو» و همچنین شعارهای تند علیه خاتمی و رفسنجانی، تمام دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها و محلات ایران، بلند شده است. آن وقت گرایشاتی در خارج پیدا می‌شوند که از مردم می‌خواهند به تحولات تدریجی درون رژیم و «دوم خرداد» دل خوش کنند و مبارزه‌شان را فقط به مبارزه علیه استبداد و نه کلیت رژیم، بلکه یکی از جناح‌های آن محدود سازند. همچنین فقر و فلاکت فزاینده را نیز به نوعی تحمل کنند تا آرام آرام به مرز رفاه نزدیک شوند؟!!

در آخر این منشور آمده است: «در این شرایط، بر همه ایرانیان آزادیخواه، دموکرات و وطن‌دوست در داخل و خارج کشور، و اصلاح‌طلبان معتقد به یک نظام مردم‌سالار عرفی، فرض است که دست‌به‌دست هم دهند و با بسیج همه جانبه نیروهای اجتماعی مستقل از حاکمیت به کارزاری عمومی دست‌زنند، و کشور و جامعه را در مقابل خطرات سهمگینی که در کمین آن است یاری کنند».

در این پاراگراف نیز نقش ارتباطی نویسندگان و مبلغان منشور ۸۱، با «جبهه دوم خرداد» در داخل و هم‌نظران این جبهه در خارج را بازی می‌کنند و در تلاشند، صفی از «همه ایرانیان» را بدون در نظر گرفتن تضادهای طبقاتی و کارنامه‌ها و سوابق به وجود آورند و به اصطلاح «کشور و جامعه ایران را در مقابل خطرات سهمگینی که در کمین آن است یاری کنند»؟! باید تاکید کرد که همه ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی، در سرنگونی این رژیم اهداف متفاوت و متضادی را دنبال می‌کنند، همه با هم در انقلاب ۵۷ مطرح شد و جامعه هم چوبش را خورد. تجربه تاریخی شکست خورده را

نباید دوباره تجربه کرد و بار دیگر زیر بار پرچم «همه با هم» رفت. کسانی که طرفدار دوم خرداد هستند و یا آنهایی که دنبال تیم جرج دبلیو بوش افتادند، نه تنها منافع مشترکی با کارگران و مردم محروم و تحت ستم ندارند، بلکه دشمن طبقاتی‌شان نیز به حساب می‌آیند. هدف طبقه کارگر، از سرنگونی جمهوری اسلامی، تامین عالی‌ترین و آزادترین اهداف انسانی، یعنی آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و رفاه همگانی است، در حالی که بورژوازی به دنبال منافع کثیف اقتصادی و سیاسی خودش است و در این راه نیز دست به هر جنایت و توطئه‌ای می‌زند.

همچنین در بندهای منشور فوق به موضع‌گیری‌های سیاسی نظیر «... حفظ یک‌پارچگی و تمامیت ارضی کشور» برمی‌خوریم. این‌ها موضع‌گیری‌ها رسماً بلند کردن پرچم قوانین سیاسی سرکوبگرانه قانون اساسی رژیم پهلوی، ترکیه، جمهوری اسلامی و رژیم‌های دیکتاتوری است که در آن هر کس بر علیه ستم ملی و رفع آن حرفی بزند، به بهانه به «خطر انداختن تمامیت ارضی کشور»، زندانی، شکنجه و اعدام می‌شود. پارسال یکی از کتاب‌های «نوام چامسکی»، در ترکیه ترجمه و انتشار یافت. بلافاصله دادگاه امنیت ملی ترکیه، «چامسکی» را به دلیل این که از حقوق مردم کرد دفاع کرده بود به «تجزیه طلبی» متهم کرد و کتاب او را جمع کرد و ناشر را نیز تحت تعقیب قرار داد. دولت‌های ناسیونالیستی و نظامی ترکیه، چندین دهه حتماً منکر وجود شهروندان کرد، در این کشور بودند و کسانی چون ییلماز گونای، عزیز نسین و یاشار کمال را که علیه ستم ملی مبارزه می‌کردند و مدافع حقوق مردم کرد بودند، به طور مداوم تحت تعقیب و زندان و تبعید قرار می‌دادند. رژیم پهلوی، با همین قانون بیش از پنج دهه اجازه نداد مردم کرد، بلوچ، عرب، ترک (آذری)، ترکمن و غیره حتی به زبان خود بنویسند و بخوانند و احساسات انسانی خود را با زبان مادری‌شان بیان دارند. این رژیم، برخورد کاملاً فاشیستی و غیرانسانی با ملیت‌های مختلف ایران داشت و اکنون نیز در خارج کشور هر کس از وجود ستم ملی و رفع آن حرفی به میان می‌آورد، همواره مورد خشم ناسیونالیست‌ها و فاشیست‌ها، از جمله طیف سلطنت‌طلبان و مشروطه‌خواهان روبه‌رو می‌شوند. جمهوری اسلامی، به مراتب هارتر و وحشی‌تر از رژیم پهلوی، به این سیاست غیرانسانی ادامه می‌دهد و ۲۴ سال است که در کردستان حکومت نظامی برقرار کرده است. بدین ترتیب کم‌تر خانواده‌ای را در کردستان می‌توان پیدا کرد که عضو و یا اعضای از خانواده‌شان در دست نیروهای جنایت‌کار رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی به قتل نرسیده باشد. کشتار مردم قارنا و ایندرقاش و راه انداختن جنگ ترک و کرد در شهر نرده، توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، به فرماندهی آخوند مرتجع ملاحسنی امام جمعه ارومیه، فقط گوشه کوچکی از انبوه جنایات این رژیم در کردستان است. در حالی که تاکنون هیچ‌کدام از ملیت‌های ساکن ایران، بحث جدایی را به میان نکشیده‌اند و آنان به طور دایم از وجود ستم ملی در رنجند و خواهان رفع ستم و تبعیض و متساوی‌الحقوق بودن همه شهروندان ایران هستند. با این

وجود نویسندگان منشور ۸۱، در حالی که هنوز هیچ قدرتی ندارند غیر از انتشار یک منشور، اما در همین حد نیز ابتدایی‌ترین حقوق مردم محروم و تحت ستم را در تعیین حق سرنوشت‌شان به رسمیت نمی‌شناسند، حال تصور کنید اگر این گرایش به حاکمیت برسد چه رفتاری با این مردم خواهد داشت؟! از سوی دیگر تا کی واژه‌های دوران فئودالی نظیر «قوم» را در فرهنگ سیاسی حفظ خواهید کرد؟ موضع کارگران و کمونیست‌ها برای رفع ستم ملی روشن است: باید مردم در تعیین سرنوشت خویش آزاد باشند و ما خواهان اتحاد آزادانه و داوطلبانه هم ساکنان ایران و لغو هر گونه ستم ملی در کشور هستیم. برای برابری همه شهروندان بدون در نظر گرفتن ملیت و جنسیت مبارزه می‌کنیم. اگر ملیتی هم خواست جدا شود، ما خواهان اتخاذ متمدانه‌ترین و انسانی‌ترین راه حل‌های مناسب سیاسی هستیم و در عین حال ما، برای متحد کردن کارگران و همبستگی فرامرزی آن‌ها هستیم و شعار اصلی ما «کارگران جهان متحد شوید!»، شعاری است که در بیش از ۱۵۰ سال پیش توسط مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» ثبت شده است. بدین سان از تفرقه و تجزیه و جنگ داخلی که فاشیست‌ها و ناسیونالیست‌ها راه می‌اندازند، قبل از هر کس ما کارگران و مردم محروم و تحت ستم آسیب می‌بینیم.

در منشور ۸۱، به تحولات «تدریجی» و «مسالمت‌آمیز» تاکید شده است. حقیقتاً هیچ انسانی نمی‌خواهد دچار دردسر و مشکل شود تا چه برسد به این که اسیر خشونت دیکتاتورها و آدم‌کش‌ها شود، اما مبارزه با رژیم‌های جانی و بی‌رحم متأسفانه از طریق راه‌های «مسالمت‌آمیز» امکان‌پذیر نیست. بنابراین فراخوان سیاست «مسالمت‌آمیز»، در حاکمیت خونین جمهوری اسلامی، عملاً فراخوانی به عدم مبارزه جدی بر علیه این رژیم است و رسماً پاسیفیسم را تبلیغ می‌کند. کاش می‌شد جمهوری اسلامی، بدون خونریزی و آدم‌کشی، متمدنانه و داوطلبانه کنار می‌رفت و از بینی هیچ انسانی نیز خون جاری نمی‌شد. اما این آرزوی خوب انسانی، در حاکمیت رژیم‌های دیکتاتوری کارساز نیست و با واقعیت‌ها خوانایی ندارد. جمهوری اسلامی، بیش از صد هزار انسان را اعدام کرده است، حتی مخالفین خود را در خارج کشور نیز تهدید و ترور می‌کند. زندان‌های پر از زندانیانی است که تنها جرم‌شان انتقاد کوچک به این رژیم است. روزی نیست که خبر اعدام منتشر نشود. رژیم، همه این جنایات را سازمان می‌دهد تا حاکمیت خونین خود را نگاه دارد. با این وجود مردم صبرشان لبریز شده است و دیگر تحمل فقر و فلاکت و سرکوب و بی‌حقوقی و تبعیض و توهین را ندارند. به همین دلیل کارگران، دانش‌جویان و معلمان دست به تحصن و تظاهرات می‌زنند و با خشونت بی‌حد و وحشیانه نیروهای انتظامی و گله‌های حزب‌الله روبه‌رو می‌شوند. زنان ۲۲ سال است که به طور سیستماتیک سرکوب می‌شوند. کودکان و بازنشستگان بی‌حقوق‌ترین اقشار جامعه هستند. در چنین شرایطی اگر مردم محروم، آزادی‌خواه، زنان، جوانان، دانش‌جویان، معلمان و کارگران در سطح سراسری به خیابان‌ها بریزند

و خواهان سرنگونی این رژیم سرکوبگر و استثمارگر شوند، مبلغان تحولات «مسالمت آمیز» خواهند گفت فعلا صبر کنید، دست به انقلاب نزنید تا تحولات گام به گام و تدریجی از راه «مسالمت آمیز» صورت گیرد؟ آیا نویسندگان این منشورها، از شورش‌های مردم معترض در اکثر شهرهای ایران بی‌خبرند؟ آیا از تظاهرات کارگران در مقابل مجلس جمهوری اسلامی و معلمان در مقابل دفتر ریاست جمهوری که به شکل وحشیانه‌ای از سوی نیروهای سرکوبگر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، خبر ندارند؟ آیا از اعتصاب و اعتراض و راهپیمایی ۵ روزه دانش‌جویان که پایه‌های پوسیده رژیم را تکان داد، بی‌اطلاع هستند؟ قطعاً چنین نیست. نویسندگان منشور فوق از همه این واقعیت‌ها مطلع هستند. احتمالاً مشکل نویسندگان چنین منشورها، با انقلاب توده‌های محروم و کارگران است؟ با این توجیه که انقلاب، خشونت به بار می‌آورد این سیاست خود را توجیه می‌کنند. حقیقت امر این است تا روزی که جمهوری اسلامی بدر حاکمیت است، سرکوب و خشونت و فقر و فلاکت و انواع آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، فحشا، دزدی، غارت، سرکوب و آدم‌کشی، هم‌چنان ادامه خواهد داشت. در حالی که انقلاب اجتماعی، واقعا به خشونت و سرکوب و نابرابری و شکنجه و اعدام خاتمه می‌دهد و دست اکثریت مردم را به طور آزادانه و آگاهانه در تعیین سرنوشت و تاریخ خود باز می‌گذارد.

از سوی دیگر هدف این منشورها، گرد هم آوردن نیروهایی است که منافع‌شان در حاکمیت بورژوازی نهفته است. نویسندگان این منشورها در تلاشند تحولات از بالا و کنترل شده صورت گیرد تا مزدبگیران و تولیدکنندگان نتوانند در امر تولید و توزیع و سازمان‌دهی امر اقتصاد و سیاست دخالت کنند. بنابراین کسانی که این منشورها را امضا می‌کنند باید به مضمون سیاسی و دورنمای آن دقت کنند. متأسفانه برخی از دوستانی که پای «منشور ۸۱» امضا گذاشته‌اند، انسان‌هایی آزادی‌خواه و چپ و هنرمندانی متعهد هستند، اما معلوم نیست چرا امضای خود را زیر چنین منشوری گذاشته‌اند؟! قصد پیشداوری و قضاوت احیانا در تغییر نظر و سیاست این رفقا را ندارم. سئوالی که از دوستانم آقای اسماعیل خویی، نعمت آذرم، میرزا آقا عسکری و ... دارم این است که آیا شما، به دقت این منشور مطالعه کرده و سپس امضای خود را پای آن گذاشتید؟ آیا می‌دانید که امضای شما در کنار امضای کسانی است که یا به «دوم خرداد» وابسته بودند و یا اکنون در کنار طیف احیا کنندگان سلطنت، آگاهانه و یا ناآگاهانه در کنار تیم میلیتاریستی «کاخ سفید»، «پنتاگون» و سازمان «سیا» قرار دارند؟ شما نیک می‌دانید که این طیف از حمله نظامی آمریکا به عراق و ایران و کشتار مردم فلسطین، توسط ارتش اشغالگر و سرکوبگر اسرائیل دفاع می‌کنند. آیا این تکرار طنز تلخ تاریخ نیست؟! این انتظار می‌رود که با جواب صریح این دوستان عزیز می‌دانم که نام مردم، مردم حق طلب و مساوات طلب و انسان‌های چپ، آزادی‌خواه و کمونیست، در مورد آنان قضاوت خواهند کرد.

شکی نیست که در چنین شرایطی تنها راه انسانی که در پیش پای کارگران، مردم محروم و تحت

ستم، کمونیست‌ها و انسان‌های پیشرو و ترقی‌خواه قرار دارد، به جز تلاش پیگیر و جدی در امر سازمان‌دهی و تدارک انقلاب اجتماعی چیز دیگری نمی‌تواند باشد. مردم معترض و آزادی‌خواه و کارگران، هر گز چنین «منشورهای سیاسی» بی‌سر و ته بورژوازی را جدی نمی‌گیرند و همه راه‌ها به غیر از تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی با یک انقلاب اجتماعی را راه‌هایی انحرافی و راه‌هایی که به ناکجا آباد ختم می‌شوند، ارزیابی می‌کنند. قطعاً در پرتو این انقلاب است که خشونت و جنایت و ستم و نابرابری از جامعه رخت می‌بندد و انسان‌ها نفس راحتی می‌کشند. تحولات از بالای سر مردم و به ویژه کارگران، به تغییر چندانی در جهت بهبود موقعیت اقتصادی و آزادی‌های سیاسی و عدالت اجتماعی و رفاه همگانی منجر نمی‌شود و عوامل سرکوب و خشونت و ستم نیز ریشه‌کن نمی‌گردد. از این رو مردم آزادی‌خواه، مساوات‌طلب، زنان، جوانان، دانش‌جویان، معلمان و به ویژه کارگران و کمونیست‌ها نباید به کم‌تر از سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی حکومت آزاد و برابر و انسانی خود تن دردهند. باید همواره به طور پیگیر و مداوم برای وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مدرن، پیشرو و برابری مبارزه کرد که شایسته انسان است.

۱۸ فوریه ۲۰۰۳

بر گرفته از: نشریه سیاس - خبری «جهان امروز»، شماره ۱۰۰، نیمه دوم بهمن ماه ۱۳۸۱ - نیمه دوم فوریه ۲۰۰۳